

در صلاحیت ذاتی و نسبی دادگاهها

۳۳. حوزه قضایی قلمرو یک بخش یا شهرستان یا نقاط معینی از شهرهای بزرگ است که دادگاه در آن واقع است.

۳۴. تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوی که به آن رجوع شده است با خود آن دادگاه است.

۳۵. صلاحیت ذاتی بر اساس صنف، نوع و درجه مشخص می‌شود. }
 صنف ← حقوقی و اداری.
 نوع ← عمومی یا استثنایی
 درجه ← بدوی یا تجدیدنظر

۳۶. تعیین صلاحیت مراجع قضاوتی از هر صنف با توجه به نوع و ماهیت آن‌ها علی‌الاصول در مقرراتی پیش‌بینی می‌شود که ناظر به سازمان قضاوتی است.

۳۷. نداشتن صلاحیت ذاتی مرجع صادرکننده رأی، که موجب بطلان رأی است، باید مورد رسیدگی و احراز قرار گیرد و بنابراین با مختومه شدن امر، مجالی برای طرح یا اظهارنظر به آن باقی نمی‌ماند.

به عبارت دیگر، رأی صادره از مرجعی که صلاحیت ذاتی ندارد، چنانچه راه شکایتی نسبت به آن نباشد، باید اجرا شود.

۳۸. مراجع اختصاصی حقوقی دادگستری مراجعی هستند که عزل و نصب قضات آن کلاً در صلاحیت قوه قضاییه است.

۳۹. موضوع عدم صلاحیت محلی دادگاه معمولاً در مرحله بدوی پیش می‌آید.

۴۰. اقامتگاه شخص حقوقی مرکز عملیات آن‌هاست.

۴۱. اعلام خواهان در مشخص نمودن اقامتگاه خوانده معمول بر صحت است مگر اینکه خلاف آن با توجه به دلایل موجود در پرونده محرز بوده و یا خوانده اثبات نماید.

۴۲. تعیین دادگاه محل اقامت خوانده به‌عنوان مرجع صالح به‌عنوان اصل بر مبنای عمل به‌ظاهر و اصل برائت متهم است.

۴۳. تغییر اقامتگاه خوانده یا تغییر در حوزه قضایی در جریان دادرسی، تأثیری در صلاحیت دادگاه محلی که خوانده در زمان اقامه دعوا در آن مقیم بوده، نخواهد داشت، در حقیقت مناط صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست است، مگر در موردی که خلاف آن مقرر شده است.

۴۴. اقامتگاه انتخابی محلی است که طرفین معامله برای اجرای تعهدات یا دعوی ناشی از قرارداد یا ابلاغ اوراق دادرسی مربوط به آن انتخاب می‌کنند.
۴۵. تأثیر اقامتگاه انتخابی در صلاحیت محلی دادگاه در صورتی است که ملاک صلاحیت محلی دادگاه در رسیدگی به دعوی موردنظر، اقامتگاه خوانده و تنها اقامتگاه خوانده باشد، (نه به عنوان مثال محل وقوع ملک).
۴۶. انتخاب محل ابلاغ اوراق در قرارداد در صورتی مورد اعتنای دادگاه قرار می‌گیرد که محل مزبور اقامتگاه حقیقی یا اقامتگاه انتخابی و یا شهر مقر دادگاه باشد.
۴۷. چنانچه در اقامتگاه انتخابی نشانی اصحاب دعوا مشخص نشده باشد راهی جزء ابلاغ اوراق به نشانی آن‌ها در اقامتگاه حقیقی نیست.
۴۸. دادگاه تجدیدنظر در امور حقوقی تنها مرجع تجدیدنظر است.
۴۹. دادگاه‌های انتظامی، اطفال و انقلاب هر سه مراجع اختصاصی کیفری‌اند.
۵۰. با توجه به رأی وحدت رویه دادگاه انقلاب به دعوی مربوط به اموال مصادره شده رسیدگی می‌کند.
۵۱. محاکم ایران در تمام مواردی که مورد مراجعه مدعی حق قرار می‌گیرند، همواره صالح‌اند؛ حتی اگر خوانده، خارجی و مقیم خارج بوده و تعهد نیز در خارج به وجود آمده باشد.
۵۲. اگر خوانده مقیم ایران نباشد و یا اقامتگاه او در ایران مشخص نباشد و یا خواهان نتواند آن را تعیین کند ⇐ دعوا باید به ترتیب:
- ۱- در دادگاه محل سکونت موقت خوانده اقامه شود.
 - ۲- اگر محل سکونت موقت نداشت ⇐ در دادگاهی که در حوزه آن مال غیرمنقول دارد.
 - ۳- اگر مال غیرمنقول هم نداشت ⇐ در محل اقامت خود (خواهان)
۵۳. دعوا بر اساس ماهیت حق به عینی و شخصی و مختلط تقسیم می‌شود.
۵۴. از لحاظ موضوع حق، دعوی به منقول و غیرمنقول تقسیم می‌شوند.
۵۵. دعوا در صورتی منقول است که موضوع مستقیم آن مطالبه مال منقول یا اجرای تعهدات باشد.
۵۶. اصل بر منقول بودن دعوی است.
۵۷. تعهدات منقول‌اند.
۵۸. دعوی شخصی = تعهد ⇐ تعهد یا فعل است یا ترک فعل ⇐ همچنین تعهد یا قانونی است یا قراردادی.
۵۹. کلیه دیون منقول‌اند به‌جز اجرت‌المثل و خسارت وارد بر املاک که غیرمنقول‌اند.

۶۰. مطالبه مال منقول، منقول است. (عینی و منقول)
۶۱. دعوای فسخ یا ابطال قرارداد انتقال عین معین تحویل شده، به عنوان مثال به علت عدم پرداخت ثمن یا نداشتن شرایط اساسی قرارداد، دعوای مختلط است، زیرا در عین حال که دعوای فسخ و ابطال، دعوای شخصی است با فسخ و بطلان، مالکیت با بایع بر عین مورد معامله و در نتیجه حق مطالبه آن به وجود می‌آید که حقی عینی است.
۶۲. دعوای فسخ و بطلان، منقول‌اند.
۶۳. دعوا در صورتی غیرمنقول شمرده می‌شود که موضوع مستقیم آن مال غیرمنقول و یا حقوق راجع به آن باشد. (مانند حق انتفاع و حق ارتفاق از غیرمنقول)
۶۴. دعوای به خواسته الزام به انجام عقد یا قراردادی که موضوع آن حتی به‌طور مستقیم مال غیرمنقول باشد (مانند تعهد به تسلیم غیرمنقول) منقول است.
۶۵. دعوای مربوط به غیرمنقول اعم از دعوای مالکیت، مزاحمت، ممانعت از حق، تصرف عدوانی و سایر حقوق راجع به آن در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است اگرچه خواننده در آن حوزه مقیم نباشد.
۶۶. دعوای خلع ید از اموال غیرمنقول بر اساس م ۱۲ ق.آ.د.م. در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است.
۶۷. دعوای مطالبه وجوه مربوط به غیرمنقول و نیز اجرت‌المثل آن، در غیر مورد عقود و قراردادها ↵ دعوای راجع به غیرمنقول شمرده شده و در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول است.
۶۸. تمام دعوای راجع به غیرمنقول در محل وقوع مال غیرمنقول قابل طرح نیستند تنها آن‌هایی در صلاحیت دادگاه محل وقوع ملک‌اند که قانون تصریح کرده است. (زیرا که این حکم استثنایی است و اصل صلاحیت محل اقامت خواننده است)
- ✓ دعوای راجع به منقول و غیرمنقول در صورتی در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول است که دعوای را به غیرمنقول خودش از آن دسته از دعوای باشد که در صلاحیت دادگاه محل وقوع غیرمنقول باشد. (مانند دعوای تصرف) نه دعوای مانند مطالبه ثمن اجاره غیرمنقول که در صلاحیت محل اقامت خواننده است نه محل وقوع مال غیرمنقول.
۶۹. دعوای الزام به ایفای تعهد ایجاد ساختمان یا تحویل ساختمان یا الزام به تسلیم سند رسمی مال غیرمنقول، شخصی و منقول است.
۷۰. دیون و از جمله مال الاجاره غیرمنقول از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول محسوب شده و دادگاه محل اقامت خواننده صالح است.

۷۱. چنانچه موضوع دعوا مربوط به مال غیرمنقول و منقول باشد، به شرط آنکه دعوا در هر دو قسمت ناشی از یک منشاء باشد، خواهان مکلف است، دعوا را در محل وقوع مال غیرمنقول اقامه نماید ⇨ البته در صورتی که دعوی راجع به غیرمنقول در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول باشد. (مثلاً دعوی تصرف و مالکیت)
۷۲. درخواست افراز ⇨ چنانچه جریان ثبتی خاتمه یافته باشد ⇨ در صلاحیت اداره ثبت است ⇨ جریان ثبت خاتمه نیافته باشد ⇨ در صلاحیت دادگاه است.
- ✓ رسیدگی به درخواست افراز چنانچه در بین شرکاء محجور باشد در صلاحیت دادگاه است.
۷۳. رأی اداره ثبت، در دعوی افراز ملکی که جریان ثبتی آن پایان یافته تنها قابل اعتراض از سوی هریک از شرکاء در دادگاه عمومی است و رأی دادگاه عمومی نیز قابل تجدیدنظر است.
۷۴. رأی اداره ثبت در رسیدگی به درخواست افراز ملکی که جریان ثبتی آن خاتمه یافته قابل اعتراض ثالث نیست.
۷۵. ملکی که به موجب تصمیم قطعی اداره ثبت غیرقابل افراز است، به تقاضای هریک از شرکاء به دستور دادگاه شهرستان فروخته می‌شود.
۷۶. اداره ثبت مرجع استثنایی حقوقی است نه اداری.
۷۷. دعوی تصرف عدوانی نسبت به ملک غیرمنقول علیه اداره دولتی در صلاحیت دادگاه عمومی وقوع ملک است نه دیوان عدالت اداری.
۷۸. هرگاه یک ادعا راجع به خواندگان متعدد باشد که در حوزه قضایی مختلف اقامت دارند یا راجع به اموال غیرمنقول متعددی باشد که در حوزه‌های قضایی مختلف واقع‌اند، خواهان می‌تواند به هریک از دادگاه‌های حوزه‌های یاد شده رجوع کند. (هر کدام از این مراجع صالح به رسیدگی به سایر دعوی نیز می‌باشند.)
۷۹. در صورت تعدد خواندگان در جایی که قاعده عمومی صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده باشد می‌تواند در محل اقامت هر کدام از خواننده‌ها اقامه دعوا کند.
۸۰. دعوی طاری اگر با دعوی اصلی مرتبط یا دارای یک منشاء باشند باید در دادگاهی اقامه شوند که دعوی اصلی در آنجا اقامه شده است. (حتی اگر صلاحیت ذاتی نداشته باشد)
۸۱. دعوی طاری درهرحال باید در دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی می‌نماید، اقامه شود؛ حتی اگر از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد زیرا باید این دادگاه از طرح دعوی طاری آگاه باشد. النهاییه این دادگاه در صورت عدم صلاحیت ذاتی باید با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به مرجع صالح بفرستد.

✓ چنانچه رسیدگی به دعوی اصلی منوط به روشن شدن نتیجه دعوی طاری است، رسیدگی را تا حصول این امر متوقف نماید.

۸۲. رسیدگی به دعوی طاری چنانچه از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج نباشد، باید در دادگاهی رسیدگی شود که به دعوی اصلی رسیدگی می‌کند. (حتی اگر صلاحیت نسبی نداشته باشد)

۱- جلب ثالث
 ۲- خواهان علیه خوانده ⇨ دعوی اضافی
 ۳- خوانده علیه خواهان ⇨ دعوی تقابلی
 ۴- شخص ثالث علیه اصحاب دعوا ⇨ دعوی ورود ثالث

۸۳. دعوی طاری عبارتند از:

۸۴. اعتراض ثالث دعوی طاری نیست.

۸۵. دادگاه صالح برای رسیدگی به دعوی خسارت به صورت مستقل، دادگاه محل اقامت خوانده است.

۸۶. هرگاه رسیدگی به دعوا منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است، رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیت‌دار متوقف می‌شود. باید ظرف یک ماه در دادگاه صالح اقامه دعوا کند و رسید آن را به دفتر دادگاه رسیدگی کننده تسلیم کند، در غیر این صورت قرار رد دعوا صادر می‌شود و خواهان می‌تواند پس از اثبات ادعا در دادگاه صالح، مجدداً اقامه دعوا نماید. (دعوی منوط به)

۸۷. دعوی منوط به با دعوی طاری متفاوت است؛ در صورتی که رسیدگی به دعوا منوط به اثبات ادعایی باشد که در صلاحیت دادگاه دیگری است، رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم در مرجع صلاحیت‌دار متوقف می‌شود و خواهان باید ظرف یک ماه در دادگاه صالح اقامه دعوا کند و رسید را تحویل دفتر دادگاه دهد و گرنه دادگاه قرار رد دعوا صادر می‌کند.

۸۸. پس از تشخیص شعبی از شعب دادگاه عمومی به دادگاه خانواده، توسط رئیس قوه قضائیه، دادگاه عمومی حق رسیدگی به دعاوی مربوط به این دادگاه را نخواهد داشت.

۸۹. دادگاه خانواده و شورای حل اختلاف هر دو از مراجع اختصاصی‌اند.

۹۰. چنانچه دعوی داخل در صلاحیت دادگاه خانواده در سایر شعب دادگاه عمومی اقامه گردد، این دادگاه باید قرار عدم صلاحیت صادر کند.

۹۱. رسیدگی در دادگاه خانواده با تقدیم دادخواست و بدون رعایت تشریفات دادرسی انجام می‌شود.

۹۲. آنچه در صلاحیت دادگاه خانواده است، توافق اصحاب دعوا در انتخاب مرجعی دیگر، بی‌اثر است. بنابراین، سایر مراجع، از جمله سایر شعب دادگاه عمومی نمی‌توانند به دعاوی داخل در صلاحیت این دادگاه رسیدگی نمایند، حتی اگر توافق طرفین احراز شود.

۹۳. در دعاوی و امور خانوادگی مربوط به زوجین، زوجه می‌تواند در دادگاه محل اقامت خوانده (زوج) یا محل سکونت خود اقامه دعوا کند مگر آن‌که خواسته دعوا مطالبه مهریه غیرمنقول باشد. که در این صورت باید در محل مال غیرمنقول اقامه شود.

۹۴. هرگاه هر دو زوج در ایران اقامتگاه موقت داشته باشند محل سکونت موقت زوجه صالح است.

۹۵. چنانچه هر دو زوج مقیم خارج باشند و دعاوی خانوادگی را در دادگاه محل اقامت خویش اقامه کنند احکام این دادگاه‌ها و مراجع در صورتی در ایران اجرا می‌شود که دادگاه صالح ایرانی احکام یادشده را بررسی نموده و حکم تفیزی صادر کند.

۹۶. در دعاوی خانوادگی مربوط به زوجین اگر هیچ‌یک از زوجین در ایران اقامتگاه و محل سکونت نداشته باشد دادگاه شهرستان تهران صلاحیت رسیدگی را دارد مگر آنکه زوجین برای اقامه دعوا در محل دیگر توافق کنند.

۹۷. دعاوی مطالبه مهریه در صلاحیت: } دادگاه محل وقوع عقد نکاح
} دادگاه محل اقامت زوج می‌باشد.

۹۸. رسیدگی به شکایت مؤدی نسبت به میزان عوارض معینه توسط شهرداری در صلاحیت کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری‌هاست.

۹۹. رفع اختلاف بین مودی و شهرداری در خصوص عوارض ساختمان در صلاحیت کمیسیون ماده ۷۷ است. اعتراض به رأی کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری در صلاحیت دادگاه عمومی است.

۱۰۰. رسیدگی به شکایت از شهرداری در مورد خودداری از صدور پروانه ساختمانی در صلاحیت دیوان عدالت اداری است.

۱۰۱. دعاوی راجع به توقف یا ورشکستگی باید در دادگاهی اقامه شود که شخص متوقف یا ورشکسته در حوزه آن اقامت داشته است.

✓ و چنانچه در ایران اقامت نداشته باشد در دادگاهی اقامه می‌شود که متوقف یا ورشکسته در حوزه آن برای انجام معاملات خود شعبه یا نمایندگی داشته یا دارد.

۱۰۲. رسیدگی به دعاوی اعسار در صلاحیت دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی نخستین به دعاوی اصلی را دارد یا ابتدائاً به آن رسیدگی کرده است.

۱۰۳. دعوای اعسار محکوم‌علیه از پرداخت محکوم‌به موضوع قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی در صلاحیت دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوای اصلی یا دادگاه صادرکننده اجراییه است و به طرفیت محکوم‌له اقامه می‌شود.
۱۰۴. دعوای ابطال دستور اجرای سند لازم‌الاجرا در صلاحیت دادگاه عمومی محل مرجعی است که دستور اجرا را صادر کرده است.
۱۰۵. دعوای بطلان تقسیم باید در دادگاهی که تقسیم توسط آن به عمل آمده اقامه شود.
۱۰۶. در دعوای بازرگانی و دعوای راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد خواهان می‌تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در حوزه آن واقع شده است یا تعهد می‌بایست در آنجا انجام شود.
۱۰۷. دعوای راجع به تعهدات شرکت در مقابل اشخاص خارج از شرکت در محل انعقاد عقد یا در محل انجام تعهد یا محل پرداخت پول یا محل اقامت خوانده اقامه می‌شود. (انتخاب هر کدام از این مراجع در اختیار خواهان است)
۱۰۸. دعوای راجع به ترکه متوفی تا زمانی که ترکه تقسیم نشده در دادگاه آخرین اقامتگاه متوفی باید اقامه شود، حتی اگر ترکه غیرمنقول باشد.
۱۰۹. دارنده چک می‌تواند تخیراً به دادگاه؛ ۱. محل وقع عقد یا قرارداد (یعنی محل صدور چک) ۲. یا به دادگاه محل انجام تعهد (یعنی محل استقرار بانک محال‌علیه) و ۳. دادگاه محل اقامت خوانده (طبق قاعده عمومی صلاحیت نسبی) رجوع نمایند و تمام این مراجع صالح می‌باشد.
۱۱۰. چنانچه موضوع درخواست دستور موقت در مقر دادگاهی غیر از دادگاه رسیدگی‌کننده به اصل دعوا باشد، درخواست از آن دادگاه به عمل می‌آید حتی اگر صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را نداشته باشد.
۱۱۱. در محل‌هایی که شورای حل اختلاف تشکیل شده است، درخواست تأمین دلیل در صلاحیت شورای مزبور است.
۱۱۲. مرجع صالح نسبت به سند ثبت‌احوال، دادگاه محل اقامت خواهان است.
- ✓ هرگاه محل اقامت خواهان و محل صدور سند هر دو خارج از کشور باشد، دادگاه عمومی تهران صالح است.
- ✓ اگر محل صدور ایران و محل اقامت خواهان خارج از کشور باشد، دادگاه محل صدور صالح است.
۱۱۳. رسیدگی به تخلف مربوط به ساخت و سازهای غیرمجاز خارج از محدوده قانون شهر در صلاحیت دیوان عدالت اداری است.

۱۱۴. اختلاف بین گمرک و مؤدی در تشخیص نوع کالا در صلاحیت کمیسیونی مرکب از کارمندان گمرک و وزارت امور اقتصاد و دارایی است.
۱۱۵. اختلاف حاصله بین شرکاء مادام که شرکت باقی است در مرکز اصلی شرکت اقامه می‌شود.
۱۱۶. به دعاوی حقوقی علیه روحانیون در دادگاه عمومی، طبق آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی رسیدگی می‌شود.
۱۱۷. چنانچه خوانده تا پایان اولین جلسه دادرسی ایراد عدم صلاحیت محلی نماید دادگاه باید با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به دادگاه صالح بفرستد.
۱۱۸. اگر تا پایان جلسه نخستین به عدم صلاحیت نسبی دادگاه ایراد شود و با این وجود دادگاه به پرونده رسیدگی و حکم صادر کند این رأی هم در تجدیدنظر و هم در فرجام باید نقض شود. اما اگر ایراد نشود، در فرجام خواهی نقض نمی‌شود ولی در تجدیدنظر فسخ می‌شود.

اختلاف در صلاحیت و ترتیب حل آن

۱۱۹. در اختلاف صلاحیت، چنانچه دادگاه مرجوع علیه خود را صالح نداند، ولی ادعای عدم صلاحیت دادگاه اول را بپذیرد، و دادگاه سومی را صالح تشخیص دهد، باید پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت، به دادگاه سوم بفرستد و در اینجا نیازی به فرستادن پرونده به مرجع حل اختلاف نیست. (اختلافی پیش نیامده) مجمع حل اختلاف مربوط به جایی است که دادگاه دوم، ادعای عدم صلاحیت دادگاه اول را نپذیرد.

۱۲۰. رسیدگی به قرارهای عدم صلاحیت در دادگاه تجدیدنظر استان و دیوان عالی کشور، خارج از نوبت خواهد بود.

✓ قرار عدم صلاحیت (ذاتی یا محلی) نه قابل فرجام و نه قابل تجدیدنظر است. (قرار عدم صلاحیت صادره از دیوان عدالت اداری قابل تجدیدنظر است.)

۱۲۱. دادگاهی که خواهان دعوا را در آن اقامه نموده است چنانچه فاقد صلاحیت ذاتی باشد در هیچ صورت نمی‌تواند به دعوا رسیدگی کند.

۱۲۲. هرگاه بین دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر استان و یا دادگاه تجدیدنظر استان با دادگاه بدوی در مورد صلاحیت اختلاف شود حسب موردنظر مرجع عالی لازم الاتباع است.

۱۲۳. حل اختلاف در صلاحیت بین دادگاه کیفری استان و دادگاه اطفال از یک استان در صلاحیت دیوان عالی کشور است.

۱۲۴. اختلاف صلاحیت بین دادگاه‌های نظامی ۱ و ۲ با دادگاه تجدیدنظر متصور نیست.

۱۲۵. حل اختلاف بین دو دادگاه عمومی یک استان با دادگاه تجدیدنظر آن استان است.

۱۲۶. حل اختلاف بین دادگاه عمومی یک استان با دادگاه عمومی استان دیگر، با دیوان عالی کشور است.

۱۲۷. حل اختلاف بین دادگاه نظامی یک استان با دادگاه عمومی یا انقلاب همان استان با دیوان عالی کشور است.

۱۲۸. به‌صورت کلی می‌توان گفت اگر اختلاف صلاحیت بین دادگاه‌های یک استان ذاتی باشد مثل اختلاف بین دادگاه عمومی و نظامی و یا عمومی و انقلاب حل آن درهرحال با دیوان عالی کشور است حتی اگر هر دو دادگاه در یک استان باشند. اما اگر اختلاف صلاحیت در حوزه یک استان نسبی باشد مثل اختلاف بین دو دادگاه عمومی یک استان حل اختلاف در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر همان استان است.

۱۲۹. حل اختلاف بین دادگاه‌های واقع در دو استان، همواره با دیوان عالی کشور است خواه این اختلاف بین دادگاه عمومی و انقلاب یک استان با دادگاه عمومی و انقلاب استان دیگری باشد یا بین دادگاه تجدیدنظر یک استان با دادگاه عمومی یا تجدیدنظر استانی دیگر.
۱۳۰. حل اختلاف بین دیوان عدالت اداری با دادگاه دادگستری با دیوان عالی کشور است.
۱۳۱. هرگاه اختلاف در صلاحیت یا به صورت اثباتی پیش آید (دو یا چند مرجع هم‌زمان خود را صالح بدانند یا به صورت هم‌زمان در آن‌ها مطرح باشد) مراجع رسیدگی کننده به دعاوی واحد مکلف‌اند پس از آگاهی، مراتب را جهت تعیین مراجع صالح به مرجع حل اختلاف اعلام کنند.
- ✓ بدیهی است رسیدگی در مراجع مزبور که خود را صالح می‌دانند تا حل اختلاف ادامه می‌یابد.
۱۳۲. مناط ایجاد صلاحیت برای دادگاه رسیدگی کننده به دعوا، تاریخ تقدیم دادخواست است.
۱۳۳. تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوی که به آن رجوع شده است با همان دادگاه است.
۱۳۴. دادگاه‌های عمومی، انقلاب و نظامی مکلف‌اند دعوا یا امری را که نزد آن‌ها مطرح است و آن را در صلاحیت مراجع غیرقضایی می‌دانند برای تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور بفرستند.
۱۳۵. چنانچه مراجع قضایی و مراجع غیردادگستری هم‌زمان به امر واحدی رسیدگی کنند، ارسال پرونده به دیوان عالی کشور جهت تعیین مرجع صالح الزامی است.
۱۳۶. چنانچه دادگاه عمومی قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت دیوان عدالت اداری صادر کند، باید پرونده را به دیوان عدالت اداری بفرستند.
۱۳۷. در دعاوی حقوقی وقتی دادگاه قرار عدم صلاحیت ذاتی به اعتبار صلاحیت مرجع دیگر صادر می‌کند باید مستقیماً پرونده را به مرجع صالح بفرستد. دادگاه مرجوع علیه مکلف است در وقت خارج از نوبت نسبت به صلاحیت اظهار نظر کند.

وکالت در دعاوی

۱۳۸. پاسخ به دعوا در دادگاه حقوقی به نمایندگی از شخص حقیقی مستلزم داشتن جواز وکالت از کانون وکلای دادگستری و وکالت‌نامه معتبر است.
۱۳۹. داشتن سمت بدین معنی است که هم نمایندگی شخص احراز شود و هم این نمایندگی در قانون پیش‌بینی شده باشد و الا دادخواست رد می‌شود.
- ✓ مثال: شخصی به برادرش وکالت‌نامه رسمی می‌دهد تا به‌جای او دادخواست بدهد حال در این مورد:
- نمایندگی این شخص از برادرش مسلم است. (وکالت‌نامه رسمی)
 - اما این وکالت‌نامه از مواردی نیست که در قانون پیش‌بینی شده است. مواردی که در قانون پیش‌بینی شده مانند ولایت، نمایندگی قراردادی (وکیل دادگستری) یا قضایی (قیم) یا نمایندگی مدیر تصفیه و ... به همین دلیل دادخواست به دلیل نداشتن سمت رد خواهد شد.
۱۴۰. سمت در دو صورت مورد بررسی قرار می‌گیرد یک در مورد شخص حقوقی و دومی در مورد شخص حقیقی غیراصیل.
۱۴۱. با عدم احراز سمت قرار رد دعوا صادر می‌شود.
۱۴۲. دادگاه در بررسی وجود سمت از یک‌سو باید به وجود دلیل نمایندگی کفایت کند و از سوی دیگر نمایندگی نماینده را اگر محرز دانست، از انواعی تشخیص دهد که در قانون، برای اقامه دعوا تجویز شده است.
۱۴۳. دلیل نمایندگی را علی‌الاصول سندی تشکیل می‌دهد که قابل انکار نباشد، یعنی سند رسمی یا سند عادی که اعتبار سند رسمی را دارد و یا از انکار مصون مانده است.
۱۴۴. در مواردی که نمایندگی نماینده منوط به تأیید مقام یا مرجعی باشد (مانند قیم) سند اثبات‌کننده نمایندگی نیز باید تقدیم دادگاه شود.
۱۴۵. نمایندگی قانونی به مفهوم اخص در مواردی است که نمایندگی نماینده نسبت به اصیل، در قانون به‌طور مشخص تعیین گردیده و بنابراین اراده هیچ‌یک از دو طرف در آن تأثیری ندارد. (مانند نمایندگی پدر و جد پدری و وصی)
۱۴۶. علاوه بر ولی خاص، می‌توان نمایندگی وزرا و رؤسای سازمان‌ها، مؤسسات و نهادهای انقلابی و ... همچنین مدیران شرکت‌ها را به‌ترتیب از وزارتخانه، سازمان، مؤسسه، نهاد و شرکت‌ها، نوعی نمایندگی قانونی به‌معنای اخص به شمار آورد.

۱۴۷. در حال نماینده باید دلیل نمایندگی بی‌واسطه یا ادله نمایندگی با واسطه مجاز خود را تقدیم نماید؛ در غیر این صورت، شرط سمت که از شرایط اقامه دعواست محرز نخواهد بود و دعوا به همین علت رد خواهد شد.
۱۴۸. اگر نمایندگان قانونی، قضایی و قراردادی دادخواست بدهند دارای سمت‌اند.
۱۴۹. وکلای اصحاب دعوا باید از بین وکلای دادگستری انتخاب گردند.
۱۵۰. در صورت عدم استطاعت موکل وکیل معاضدتی تعیین می‌شود.
- ✓ هر وکیل باید در سال سه دعوا معاضدت کند.
۱۵۱. در امور حقوقی هر یک از طرفین می‌توانند حداکثر دو نفر وکیل انتخاب و معرفی نمایند.
۱۵۲. مشاوران حقوقی ماده ۱۸۷ به دلیل عقل از تکلیف تعیین وکیل یا مشاور حقوقی مستثنا هستند.
۱۵۳. تأیید امضای موکل در وکالت‌نامه عادی تنظیمی در ایران ⇐ با وکیل است.
۱۵۴. اگر موکل در زندان باشد ⇐ تصدیق وکالت‌نامه ⇐ با رئیس زندان یا معاون وی است. (باید آن را تصدیق کند)
۱۵۵. در تمام مواردی که وکالت به موجب سند عادی داده شده، موکل می‌تواند، امضاء، مهر یا اثر انگشت خود را انکار نماید که در این صورت دادگاه به این موضوع رسیدگی می‌کند.
۱۵۶. وکالت‌نامه غیررسمی تنظیمی در خارج باید به گواهی یکی از مأمورین کنسولی جمهوری اسلامی ایران برسد.
۱۵۷. مرجع گواهی وکالت‌نامه اشخاص مقیم کشورهای که فاقد مأمور کنسولی ایرانی‌اند بر طبق آیین‌نامه وزارت دادگستری است.
۱۵۸. فقط وکیل می‌تواند رونوشت اسناد با اصل را تصدیق کند نه نمایندگی حقوقی.
۱۵۹. پرداخت نشدن حق الوکاله، تکلیف وکیل در انجام تکالیف قانونی را تا زمانی که وکالت زایل نشده، منتفی نمی‌نماید.
۱۶۰. وکیل در موضع دفاع از احترام و تأمینات شاغلین قضا برخوردار است.
۱۶۱. در امور حسبی وکالت غیر وکیل دادگستری پذیرفته می‌شود.
۱۶۲. وکالت در دیوان عدالت اداری صرفاً مستلزم دارا بودن پروانه وکالت دادگستری است.
۱۶۳. وزارتخانه‌ها، مؤسسات دولتی و وابسته به دولت، شرکت‌های دولتی، نهادهای انقلاب اسلامی و مؤسسات عمومی غیردولتی، شهرداری‌ها و بانک‌ها می‌توانند علاوه بر استفاده از وکلای دادگستری برای طرح هرگونه دعوا یا دفاع و تعقیب دعاوی مربوط از اداره حقوقی خود یا کارمندان رسمی خود به عنوان نماینده حقوقی استفاده کنند.

۱۶۴. احراز شرایط نمایندگی حقوقی با عالی‌ترین مقام اجرایی سازمان یا قائم‌مقام قانونی وی است. ✓ ارائه معرفی‌نامه نمایندگی حقوقی به مراجع قضایی الزامی است.
۱۶۵. وکالت در دادگاه‌ها شامل تمام اختیارات راجع به امور دادرسی است جز آنچه را موکل استثناء کرده باشد یا توکیل در آن خلاف شرع باشد.
۱۶۶. وکیل دادرسی، در صورتی حق درخواست صدور برگ اجرایی و تعقیب عملیات آن و اخذ محکوم به و وجوه ایداعی به نام موکل را خواهد داشت که در وکالت‌نامه تصریح شده باشد.
۱۶۷. سوگند، شهادت، اقرار، لعان و ایلاء قابل توکیل نمی‌باشد.
۱۶۸. تقاضای قسم قابل توکیل است.
۱۶۹. قبول یا رد سوگند قابل توکیل است.
۱۷۰. وکالت انتخابی وکالتی است که وکیل در امور جزایی از طرف محکمه و در امور حقوقی از طرف کانون به او ارجاع می‌شود.
۱۷۱. ابلاغ دادنامه به وکیل در صورتی که وکیل حق دادرسی در مراحل بالاتر را نداشته یا برای وکالت در آن مرحله مجاز نباشد و وکیل در توکیل نیز نباشد معتبر نخواهد بود.
۱۷۲. در صورتی که وکیل عذر موجه داشته باشد و عذر موجه خود را به دادگاه اعلام کرده باشد جلسه دادگاه تجدید می‌شود.
- ✓ دادگاه باید علت آن و وقت رسیدگی بعدی را به موکل اطلاع دهد. در این صورت جلسه بعدی دادگاه به علت عدم حضور وکیل تجدید نخواهد شد. (عذر موجه وکیل تنها برای یکبار می‌تواند سبب تجدید جلسه شود)
- ✓ چنانچه اصیل و نمایندگانی غیر از وکیل از جمله ولی، قیم و ... دارای عذر موجهی باشند نمی‌توانند درخواست تأخیر جلسه دادرسی را بنمایند.
۱۷۳. فقط عذر موجه وکیل (نه قیم و وصی و ولی و ...) و آن هم تنها برای یکبار باعث تجدید جلسه می‌شود.
۱۷۴. عزل وکیل مانع از جریان دادرسی نخواهد بود. اظهار شفاهی عزل وکیل باید در صورت جلسه قید و به امضای موکل برسد.
۱۷۵. اقدامات وکیل در حدود وکالت، تا زمانی که عزل وکیل به اطلاع او نرسیده و همچنین ابلاغ‌هایی که از طرف وکیل به دادگاه می‌شود مؤثر در حق موکل خواهد بود. (وکالت ظاهری)
۱۷۶. دادگاه پس از اطلاع از عزل وکیل، دیگر او را در امور راجع به دادرسی، وکیل نخواهد شناخت.

۱۷۷. عزل وکیل و استعفای او موجب تأخیر دادرسی نمی‌شود مگر این‌که دادگاه اخذ توضیحی را لازم بداند در این صورت مراتب را در صورت‌مجلس قید می‌کند و با ذکر موارد توضیح به آگاهی موکل یا وکیل می‌رساند تا برای توضیح حاضر شوند.
۱۷۸. استعفای وکیل ← موجب توقیف حداکثر یک‌ماهه دادرسی می‌شود (تا موکل شخصاً یا توسط وکیل جدید دادرسی را تعقیب نماید)، اما درعین حال این توقیف نمی‌تواند تجدید جلسه دادرسی را باعث شود، مگر اینکه جلسه مقرر برای اخذ توضیح از وکیل تعیین شده باشد. (فوت، جنون و ممنوع شدن وکیل از وکالت چنین تکلیفی را برای دادگاه ایجاد نمی‌کند مگر در مواردی که نیاز به اخذ توضیح باشد)
۱۷۹. تأخیر دادرسی (جز در مورد استعفای وکیل) مربوط به جایی است که اخذ توضیح لازم باشد. (از وکیل یا موکل)
۱۸۰. با اثبات عدم آگاهی از استعفای وکیل، ابتدای مهلت تجدیدنظر و فرجام از تاریخ آگاهی موکل از استعفای وکیل شروع می‌شود.
۱۸۱. دادخواست تجدیدنظر و فرجام وکیل مستعفی قبول می‌شود.
۱۸۲. فوت، جنون و ممنوع شدن وکیل از وکالت، موجب توقیف دادرسی نمی‌شوند (برعکس استعفا)، مگر اخذ توضیح لازم باشد که در این صورت توقیف می‌شود.
۱۸۳. ممنوع شدن وکیل از وکالت را باید از علل پایان وکالت دانست.
۱۸۴. اگر شخصی دو وکیل را مجتمعاً انتخاب کند و یکی از وکلا در دادگاه حاضر نشود و وکیل دیگر نیز حق اقدام انفرادی نداشته باشد، دادگاه اظهارات وکیل حاضر را نیز نمی‌شنود.
۱۸۵. تعلیق وکیل دادگستری از وکالت و بازداشت او نیز، اگرچه موجب انقضای وکالت نمی‌شود، اما وکالت وکیل را با مانع قانونی و عملی روبرو می‌نماید.
- ✓ در موردی که وکیل توقیف شود، حکم با قید جهت آن به موکل ابلاغ می‌شود.
۱۸۶. تعلیق وکیل به درخواست رئیس قوه قضاییه توسط دادگاه انتظامی کانون وکلا به عمل می‌آید، این تعلیق فوراً اجرا می‌شود، اما قابل شکایت است.
۱۸۷. تعلیق وکیل به درخواست رئیس قوه قضاییه نیازمند تحت تعقیب بودن وکیل نیست. (این تعلیق توسط دادگاه انتظامی وکلا به عمل می‌آید و قابل تجدیدنظر در دادگاه عالی انتظامی قضات است.)
۱۸۸. تعلیق وکیل به درخواست وزیر دادگستری، در دادگاه انتظامی وکلا به عمل می‌آید، که این تصمیم قابل تجدیدنظر در دادگاه عالی انتظامی قضات است.
۱۸۹. در تعلیق وکیل به درخواست وزیر دادگستری، وکیل باید تحت تعقیب باشد.

۱۹۰. کانون وکلا در هر حوزه قضایی و با هر تعداد وکیل به پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب رئیس قوه قضاییه می‌تواند تشکیل شود.
۱۹۱. محدوده حوزه هر کانون به پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب رئیس قوه قضاییه مشخص می‌شود.
۱۹۲. اشخاصی که واجد معلومات کافی برای وکالت باشند اما پروانه وکالت نداشته باشند می‌توانند در سال سه مرتبه با اخذ جواز وکالت اتفاقی از کانون مربوطه برای اقربای سببی یا نسبی خود تا درجه دو از طبقه سوم وکالت نمایند.
۱۹۳. تعداد وکیل مورد لزوم در هر حوزه ← بر عهده کمیسیون متشکل از رئیس دادگستری استان، رئیس شعبه اول دادگاه انقلاب و رئیس کانون وکلای مربوط می‌باشد.
۱۹۴. هیأت مدیره کانون وکلا: } مرکز ← ۱۲ نفر اصلی ۶ نفر علی‌البدل
سایر کانون‌ها ← ۵ نفر اصلی ۳ نفر علی‌البدل
۱۹۵. مرجع رسیدگی به صلاحیت نامزدهای انتخابات هیأت مدیره کانون وکلا، دادگاه عالی انتظامی قضاات می‌باشد.
۱۹۶. اعضای دادسرا و دادگاه کانون وکلا توسط اعضای هیأت مدیره کانون وکلا انتخاب می‌شوند.
۱۹۷. قرار منع تعقیب صادره از دادسرای کانون وکلا از سوی شاکی و رئیس کانون ظرف ده روز با رعایت مسافت قابل اعتراض در دادگاه انتظامی وکلا می‌باشد.
۱۹۸. هرگاه دادستان استان تخلف وکیل دادگستری را به دادسرای انتظامی کانون وکلا اعلام نماید اما دادسرا تخلف را قابل تعقیب نداند دادستان استان می‌تواند رأساً رسیدگی به موضوع را از دادگاه انتظامی وکلا درخواست کند.
۱۹۹. دادگاه عالی انتظامی قضاات، مرجع تجدیدنظر نسبت به آرای قابل تجدیدنظر دادگاه کانون وکلا است.
۲۰۰. رسیدگی به تخلفات دادیاران انتظامی وکلای دادگستری در صلاحیت دادگاه عالی قضاات است که با ارجاع ریاست قوه قضاییه یا دادستان کل به عمل می‌آید.
۲۰۱. تعلیق وکیل:
۱. مورد تعقیب انتظامی قرار گرفته باشد.
 ۲. به درخواست وزیر دادگستری یا رئیس کانون (رأساً یا به درخواست ۶ نفر از اعضای هیأت مدیره) توسط دادگاه انتظامی وکلا به عمل آید.

۲۰۲. در صورتی که تخلف وکیل را دادستان استان، رئیس شعبه اول دادگاه عمومی، رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر، دادستان شهرستان به دادرسی کانون اعلام نموده باشد ⇨ اگر دادرسی کانون موضوع را قابل تعقیب تشخیص ندهد، نظر خود را با ذکر دلیل به آگاهی دادستان استان می‌رساند و اگر مقام مزبور به نظر دادرسی کانون تسلیم نگردد، رأساً از دادگاه انتظامی وکلا رسیدگی به موضوع را درخواست می‌نماید.

۲۰۳. چنانچه وزیر دادگستری به جهتی از جهات وکیل را قابل تعقیب دانست، می‌تواند با ذکر دلیل از دادگاه انتظامی وکلا درخواست رسیدگی نماید و در این صورت صدور کیفرخواست لازم نیست و رسیدگی به دادگاه انتظامی ارجاع می‌شود ⇨ همچنین وزیر دادگستری می‌تواند نسبت به حکم دادگاه انتظامی درخواست تجدیدنظر کند.

۲۰۴. تعلیق وکیل در صلاحیت دادگاه انتظامی وکلا است.

۲۰۵. رئیس کانون، شخصاً یا به درخواست ۶ نفر از اعضای هیأت مدیره می‌تواند درخواست تعقیب و تعلیق وکیل را مستقیماً از دادگاه کانون بنماید ⇨ مشروط بر اینکه تخلف اعلام شده مقتضی تعلیق وکیل باشد.

۲۰۶. رأی تعلیق وکیل تحت پیگرد انتظامی به درخواست وزیر دادگستری یا رئیس کانون، صادره توسط دادگاه انتظامی کانون وکلا فوراً اجرا می‌شود هرچند قابل تجدیدنظر است.

✓ عدم تعلیق از سوی وزیر دادگستری و رئیس کانون قابل اعتراض است.

✓ مرجع تجدیدنظر ⇨ دادگاه عالی انتظامی قضات می‌باشد.

۲۰۷. رأی دادگاه مبنی بر تعلیق یا عدم تعلیق وکیل قابل تجدیدنظر است.

۲۰۸. رأی دادگاه انتظامی وکلا در استواری قرار منع پیگرد دادرسی انتظامی وکلا در هر حال قطعی است.

۲۰۹. رأی دادگاه مبنی بر محکومیت وکیل تحت پیگرد به مجازات‌های درجه ۱ و ۲ و ۳ نسبت به وکیل قطعی و مجازات‌های درجه ۴ به بالا از سوی او قابل تجدیدنظر است.

۲۱۰. رأی برائت و مجازات درجه ۴ به بالا از سوی رئیس کانون قابل تجدیدنظر است.

۲۱۱. رأی برائت و مجازات درجه ۴ به بالا از سوی دادرسی کانون قابل تجدیدنظر است.

۲۱۲. کلیه آراء صادره از دادگاه انتظامی وکلا از طرف شاکی خصوصی که تعقیب با شکایت او به عمل آمده قابل تجدیدنظر است.

۲۱۳. کلیه آراء دادگاه وکلا از سوی وزیر دادگستری قابل تجدیدنظر است. مشروط بر اینکه تعقیب به درخواست او صورت گرفته باشد.

۲۱۴. کلیه آراء صادره از دادگاه وکلا از سوی دادستان استان قابل تجدیدنظر است، مشروط بر اینکه تعقیب به درخواست او صورت گرفته باشد.
۲۱۵. مرور زمان تعقیب انتظامی وکیل دو سال از زمان وقوع جرم یا آخرین اقدام تعقیبی است.
۲۱۶. وزیر دادگستری یا رئیس کانون و یا ۶ نفر از هیأت مدیره کانون با درخواست از رئیس کانون می‌توانند مستقیماً تعقیب وکیل را از دادگاه انتظامی وکلا بخواهند.
۲۱۷. استرداد شکایت یا استعفای مشتکی عنه مانع تعقیب و رسیدگی انتظامی نیست لیکن استرداد شکایت موجب تخفیف مجازات است.
۲۱۸. در دادگاه انتظامی وکلاء هیچ تخلفی را نمی‌توان عفو کرد و اگر موجبی برای تخفیف باشد دادگاه می‌تواند عندالاقضاء مجازات حداقل را تعیین نموده و یا یک درجه تخفیف دهد.

۱۴۵. در صورت فوت یا استعفاء و یا عزل وکیل از وکالت:

(۱) اگر دادگاه توضیحی لازم نداند دادرسی به تأخیر نمی‌افتد و در صورت نیاز به توضیح، مراتب در صورت‌مجلس قید و به موکل اطلاع داده می‌شود و در صورت عدم حضور قرار توقیف دادرسی صادر می‌شود.

(۲) گر دادگاه توضیحی لازم نداند قرار توقیف دادرسی صادر می‌کند و اگر توضیح لازم باشد مراتب در صورت‌مجلس قید و به موکل اطلاع داده می‌شود و در صورت عدم حضور قرار توقیف دادرسی صادر نمی‌شود.

(۳) اگر دادگاه توضیحی لازم بداند مراتب را در صورت‌مجلس قید و قرار توقیف دادرسی صادر می‌کند و به موکل اطلاع داده می‌شود که شخصاً یا توسط وکیل جدید برای توضیح حاضر شود.

(۴) اگر دادگاه توضیحی لازم نداند دادرسی به تأخیر نمی‌افتد و در صورت نیاز به توضیح، مراتب در صورت‌مجلس قید و به موکل اطلاع می‌دهد که شخصاً یا توسط وکیل جدید برای توضیح حاضر شود.

۱۴۶. وکیلی که به دادگاه دادخواست تقدیم کرده: (وکالت ۸۸)

(۱) تا قبل از اعلام ختم دادرسی می‌تواند استعفا بدهد.

(۲) باید در زمانی استعفا دهد که موجب تجدید جلسه نشود در غیر این صورت دادگاه به این علت جلسه را تجدید نخواهد کرد.

(۳) در صورتی استعفایش پذیرفته می‌شود که به اطلاع موکل رسانده باشد.

(۴) هر زمان بخواهد می‌تواند استعفا دهد و استعفایش موجب تجدید جلسه خواهد شد.

۱۴۷. درخواست تعلیق وکیل دادگستری از سوی وزیر دادگستری:

(۱) مستلزم این نیست که وکیل تحت تعقیب باشد و رسیدگی به درخواست در صلاحیت دادگاه عالی انتظامی قضاات است که رأی قطعی صادر می‌کند.

(۲) در صورتی پذیرفته می‌شود که وکیل تحت تعقیب باشد و رسیدگی به درخواست در صلاحیت دادگاه عالی انتظامی قضاات است که رأی قطعی صادر می‌کند.

(۳) مستلزم این نیست که وکیل تحت تعقیب باشد و رسیدگی به درخواست در صلاحیت دادگاه انتظامی وکلا است که رأی آن قابل تجدیدنظر در دادگاه عالی انتظامی قضاات است.

(۴) در صورتی پذیرفته می‌شود که وکیل تحت تعقیب باشد و رسیدگی به درخواست در صلاحیت دادگاه انتظامی وکلا است که رأی آن قابل تجدیدنظر در دادگاه عالی انتظامی قضاات است.